

۲۳. وجوب تام و ناقص

سه شنبه، ۲۶ مهر ۱۴۰۱

بحث در تقریر کلام مرحوم محقق عراقی است که به نظر کلام ایشان از ترتب دقیق‌تر است (نه لزوماً صحیح‌تر) و به همین دلیل در کلمات بسیاری از علماء فهم نشده و مورد اشکال قرار گرفته است و به نظر ما هیچ کدام از آن اشکالات وارد نیست و لذا به نظر تا اینجا ما بیان ایشان هم دقیق‌تر است و هم متین‌تر است.

ایشان فرمودند قوم برای دفع محذور طلب جمع بین ضدین در موارد تراحم، به ترتب و دو امر در طول یکدیگر قائل شده‌اند و این بیان اگر چه تمام است اما بیان دیگری وجود دارد که این بیان نه تنها ثبوتاً راه‌حل دیگری برای تصحیح امر در این موارد است بلکه اثباتاً بر ترتب هم مقدم است. ایشان نظریه خودشان را ابتداء در صورت تراحم دو واجب متساوی بیان کرده‌اند. در دو واجب متراحم که متساوی هستند حکم قطعاً تخییر است و مکلف که حتماً باید بر اساس دستور مولا رفتار کند چون نمی‌تواند در امثال هر دو تکلیف را جمع کند، مخیر است. آنچه مهم است بیان فنی این تخییر است. آیا معنای تخییر این است که به جامع مکلف است؟ یا به آنچه فی علم الله است؟ یا مکلف به دو وجوب مشروط است؟ یا مکلف به دو تکلیف است که در هر دو واجب مشروط است؟ ایشان می‌فرمایند هر چند تصور تکلیف هم به وجوب مشروط و هم به واجب مشروط ممکن است اما بیان سومی وجود دارد و آن تصویر دو وجوب ناقص در عرض یکدیگر است و بعد از اثبات این مطلب در تراحم متساویین گفته‌اند در موارد اهم و مهم نیز همین بیان جاری است با این تفاوت که وجوب اهم وجوب تام است و وجوب مهم وجوب ناقص.

ایشان می‌فرمایند حقیقت وجوب چیزی، لزوم سد ابواب عدم متعلق وجوب است. اینکه چیزی واجب است یعنی باید ابواب عدم آن چیز منسد بشود. در جایی که شارع وجوب و واجب را مشروط نکند، وجوب مطلق است و همین وجوب مطلق دو قسم دارد گاهی وجوب تام است و گاهی وجوب ناقص است. بنابراین از نظر ایشان وجوب ناقص وجوب مطلق است به این معنا که شارع قید را در وجوب یا واجب لحاظ نکرده است هر چند به لحاظ مقام تراحم وجوب مشروط است به این معنا که شارع به سد باب عدم آن شیء در فرض تراحم امر نکرده است و سد باب عدم آن چیز در فرض تحقق ضد، امر ندارد. پس آنچه در فرض ثابت است وجوب غیر مشروط در لحاظ شارع است اما این وجوب غیر مشروط، وجوب ناقص است به این معنا که در فرض اتیان به ضد دیگر وجوب نیست ولی این باعث نمی‌شود وجوب مشروط باشد چون وجوب مشروط این است که شارع عدم ضد را در وجوب لحاظ کند و مقید به آن وجوب را انشاء کند.

از نظر ایشان بین اشتراط وجوب که ناشی از اخذ قید توسط شارع است با اشتراط وجوب که ناشی از قصور امر است تفاوت است. در طلب مشروط (چه وجوب مشروط باشد و چه واجب)، امر، به افناء حصه فاقد شرط دعوت می‌کند مثلاً وقتی وجوب حج مقید به استطاعت است، امر به حج، مقید به استطاعت است و این در حقیقت امر به افناء حج در فرض عدم استطاعت است (نه اینکه نهی از آن می‌کند چون امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست) هم چنین امر به نماز مقید به طهارت، به افناء نماز فاقد طهارت دعوت می‌کند اما در وجوب ناقص این طور نیست که امر به شیء به افناء ضد دیگر علی کل تقدیر دعوت کند. در موارد اهم و مهم، امر به اهم به افناء مهم دعوت

می‌کند (نه به معنای نهی از ضد بلکه به این معنا که مکلف را به انجام ازاله حتی به قیمت ترک نماز دعوت می‌کند و گرنه نماز مبعوض نیست). این دعوت به افناء ضد در مواردی است که مزاحمت وجود دارد یعنی در جایی که مکلف قصد دارد ازاله نجاست کند، امر او را به افناء نماز دعوت می‌کند اما در جایی که مکلف نمی‌خواهد ازاله نجاست کند و اهم از غیر ناحیه امر به مهم ترک می‌شود یعنی مکلف حتی اگر نماز هم نخواند ازاله نجاست نمی‌کند، در اینجا امر به اهم به افناء مهم دعوت نمی‌کند. اگر امر به اهم در تقدیر عصیان اهم، به افناء مهم دعوت بکند امر به نماز معنا ندارد اما اگر امر به اهم در فرض تقدیر عصیان اهم، به افناء مهم دعوت نکند، امر به نماز اشکالی ندارد و طلب جمع بین ضدین نیست. پس در جایی که فعل مهم، مزاحم امتثال اهم باشد امر به اهم به افناء آن دعوت می‌کند اما در جایی که عدم امتثال اهم ناشی از فعل مهم نیست بلکه ناشی از عدم داعی خود مکلف است، امر به اهم به افناء مهم دعوت نمی‌کند. امر به اهم به مقداری که مهم با انجام متعلقش مزاحم است به افناء مهم دعوت می‌کند اما در جایی که مهم مزاحم با اهم نیست چون ترک اهم ناشی از فعل مهم نیست بلکه ناشی از عدم داعی مکلف و عزم او بر انجام اهم است تزاحمی نیست تا امر به اهم به افناء آن دعوت کند. در جایی که مکلف خودش نمی‌خواهد اهم را انجام بدهد و قصد عصیان آن را دارد، نماز مزاحمتی با ازاله ندارد و این طور نیست که نماز باعث شده باشد که ازاله محقق نشود تا امر به ازاله به افناء آن دعوت کند.

اما در جایی که وجوب یا واجب مشروط است این چنین نیست و اگر مکلف نمی‌خواهد نماز با طهارت بخواند، باز هم امر او را به افناء نماز بدون طهارت دعوت می‌کند و مفاد امر به نماز مشروط به طهارت این است که شارع نماز بدون طهارت را نمی‌خواهد حتی اگر مکلف نمی‌خواهد نماز با طهارت بخواند. اما در جایی که واجب یا وجوب مشروط نیست، چون قید در امر یا متعلق آن لحاظ نشده است بلکه بر اساس تزاحم وجوب و امر منتفی شده است، امر به اهم فقط در فرض تزاحم مکلف را به افناء مهم و ضد دعوت می‌کند اما در جایی که این تزاحم نیست و ترک اهم از ناحیه فعل مهم نیست امر به اهم به افناء مهم دعوت نمی‌کند و در این فرض است که وجوب مهم، مکلف را به سد سایر ابواب عدم نماز دعوت می‌کند و این معنای وجوب ناقص است. یعنی امر به نماز، مکلف را به سد باب عدم نماز از ناحیه ازاله دعوت نمی‌کند و لذا از ناحیه امر به نماز، مزاحمتی برای امر به ازاله ایجاد نمی‌شود ولی در فرضی که مکلف خودش ازاله را ترک می‌کند نه از این جهت که به نماز امر دارد، امر به نماز به سد ابواب عدم نماز از سایر جهات دعوت می‌کند.

مرحوم اصفهانی در اشکال به ایشان گفته است اگر منظور ایشان واجب معلق است به این بیان غریب چه احتیاجی است؟ این اشکال از مرحوم اصفهانی عجیب است. ایشان چطور احتمال داده است که مرحوم عراقی واجب معلق را نفهمیده است و مرادش از این بیان واجب معلق بوده باشد؟! مرحوم محقق عراقی گفته‌اند بیان حل تزاحم به وجوب تام و وجوب ناقص معقول است و بعد از معقولیت آن نوبت به بیان ترتب نمی‌رسد چون مشروط کردن خطاب مهم، بدون اینکه ملاک آن مشروط باشد، موجبی ندارد. در حقیقت بیان مرحوم عراقی از قبیل تخصص است و بیان ترتب از قبیل تخصیص است. یعنی قائلین به ترتب در عین اینکه مقتضی وجوب هست اما وجوب را مشروط می‌کنند اما وجوب ناقص این طور نیست چون مقتضی وجود دارد و بر همان اساس هم وجوب وجود دارد اما وجوبی که وجود دارد وجوب ناقص است.

خلاصه اینکه در فرض تزاحم ازاله با نماز، کسی که قصد دارد ازاله کند به نماز امر ندارد و این امر نداشتن به خاطر تزاحم است اما اگر قصد ندارد که ازاله کند امر به ازاله مکلف را به افناء نماز دعوت

نمی‌کند و در این فرض امر به نماز مکلف را به سد سایر ابواب عدم نماز دعوت می‌کند. پس وجوب اهم یک وجوب تام است به این معنا که مکلف را به افناء همه مزاحمات با متعلقش دعوت می‌کند اما در فرضی که مکلف خودش قصد انجام متعلقش را ندارد، بین اهم و آن حصه از مهم که مقارن با عدم قصد ازاله است تراحمی وجود ندارد تا به افناء نماز در آن فرض هم دعوت کند. درست است که نماز با ازاله قابل جمع نیستند اما نماز فقط در صورتی مانع و مزاحم با ازاله است که مقتضی برای ازاله وجود داشته باشد اما اگر مقتضی ازاله وجود ندارد (یعنی مکلف خودش قصد انجام ازاله را ندارد) نماز مانع و مزاحم با ازاله نیست. پس نماز مقارن با عدم قصد و عزم بر ازاله اصلاً با ازاله مزاحم نیست تا امر به ازاله به افناء آن دعوت کند. پس در جایی که مکلف قصد ازاله ندارد امر به ازاله هم چنان به افناء مزاحمات دعوت می‌کند اما نماز مزاحم آن نیست و بین امر به ازاله (با این تحلیل) و امر به سد سایر ابواب نماز تنافی وجود ندارد. بلکه اگر امر به نماز مکلف را به سد باب نماز حتی از ناحیه ازاله هم دعوت می‌کرد بین این دو امر تنافی وجود داشت. پس در عین اینکه امر اهم و امر مهم هر دو فعلی و در عرض یکدیگرند اما چون یکی وجوبش تام است و دیگری ناقص است بین آنها تراحمی نیست.

آنچه ایشان گفته‌اند دقیقاً همان بیان خطاب قانونی است بدون اینکه تفاوتی با یکدیگر داشته باشند و شاهد آن هم عبارتی است که آقای سبحانی به عنوان تقریر بیان حضرت امام در خطاب قانونی از خود ایشان نقل کرده‌اند.